



ادبیات

فهرمان در روزگار ما

از دیدگاه انسان امروز، یعنی انسان آزادی‌جوی متکی به خود، به واقع
 قهرمان در دورها جا دارد. اختراع ماشین و فراگیر شدن روش علمی تحقیق
 حیات انسانی را چنان دگرگون کرده که جهان بی‌زمان نمادها که از دیگر
 زمانها به میراث رسیده، فروریخته است. به کلام دوران ساز نیچه در چنین
 گفت زرتشت: «همه خدایان مرده‌اند» و این داستانی است که بر سر هر
 بازاری هست، چه به هزار زبان گفته‌اند. این دور قهرمانی عصر مدرن است.
 داستان شگفت انسانی است که به قلمرو بلوغ پا نهاده و طلسم گذشته و
 رشته‌های سنت را با ضربه‌هایی استوار و سهمگین درهم شکسته است. غبار
 مه‌آلود اسطوره به یک سو شده و اندیشه، دریچه‌ای به روی کمال، هوشیاری



نوشته جوزف کمپل
 ترجمه مهدی افشار

مقاله قهرمان در روزگار ما که در حقیقت بهتر است آن را انسان در روزگار ما
 عنوان کرد یکی از مقالات کتاب قهرمان یا هزار چهره اثر کمپل^۱ نویسنده آمریکایی
 است. این جستار بیش از هر چیز آنچه تمام نمای اندیشه و تمدنی است که از گذشته سویی
 بریده و از همین رو به بن بست رسیده است. شاید هیچ مقاله‌ای به این روشنی نتواند تناقض و
 تضاد مدرنیسم را آشکارا نشان دهد، مطلقاً که نویسنده هرگز بدان گردان نهاده است.

گشوده و انسان امروزی از جهل باستانی گام به بیرون نهاده است، آن گونه که پروانه‌های پیلۀ خویش را می‌درد و به دنیای روشنها سرک می‌کشد یا آن سان که خورشید سیده‌دم از رحم مادر شب سر برمی‌آورد.

تنها چنین نیست که با پیدایی تلسکوپها و میکروسکوپهای جستجوگر، خدایان، مخفی‌گاههای خویش را رها کرده باشند؛ که دیگر از آن جامعه‌ای که «خدایان» حامی و پشتیبانش بودند نیز نشانی نیست، بلکه واحدهای اجتماعی نیز دیگر در بطن خویش حامل اعتقادات مذهبی نیستند و محتوای اقتصادی، سیاسی به خود گرفته‌اند. کمال مطلوب این واحدهای اجتماعی دیگر آن بهشت موعودی نیست که کلیسا عرضه‌اش می‌داشت، بلکه دنیایی مادی است در رقابتی فشرده و شدید در برتری مادی و افزونی منابع. دیگر از آن جوامع جدا افتاده که در حاله‌ای از رؤیای اسطوره‌ای فرو رفته بودند، نشانی نیست. آنچه از آن جوامع به جای مانده مناطقی است که می‌بایست مورد بهره‌برداری قرار گیرند. در قلب جوامع پیشرفته، هر نشانی از میراث‌های عبادی، اخلاقی و هنری در حال زوال کامل است.

لذا مسئله انسان امروزی دقیقاً در تقابل یا انسانی است که در ادوار نسبتاً ثابت و ساکن آن میتولوژی‌های عظیم، که امروزه کذب پنداشته می‌شود، می‌زیست. در آن زمان هر مقصود و مفهومی جمعی و کلی بود و صورت متحد و متشکل امور مفهوم داشت؛ برخلاف امروز که همه مفاهیم فردی است و هر فردی خود را بیان می‌کند و مفهومی در جمعیت و کثرت نیست؛ حتی در جهان همه چیز انفرادی و مجزا است. در این دنیا، مقصود ناشناخته است، کسی نمی‌داند در چه جهت و مسیری حرکت می‌کند، کسی نمی‌داند به کدام ریمان چنگ انداخته است، رشته ارتباط میان مناطق ضمیر آگاه و ناآگاه روان انسانی یک سره گسته شده و ما دوباره جدا از هم شده‌ایم. سلوک قهرمان در دنیای امروز متفاوت از دنیای عصر گالیله است. چایی که آن روز تاریکی بوده، امروز روشنائی است؛ اما جایی که روشنائی است، باز هم تاریکی حضور دارد. مسئله قهرمان امروز آن است که آن قناره گمشده روح متوازن را دیگر بار به قلمرو روشنائی بیاورد.

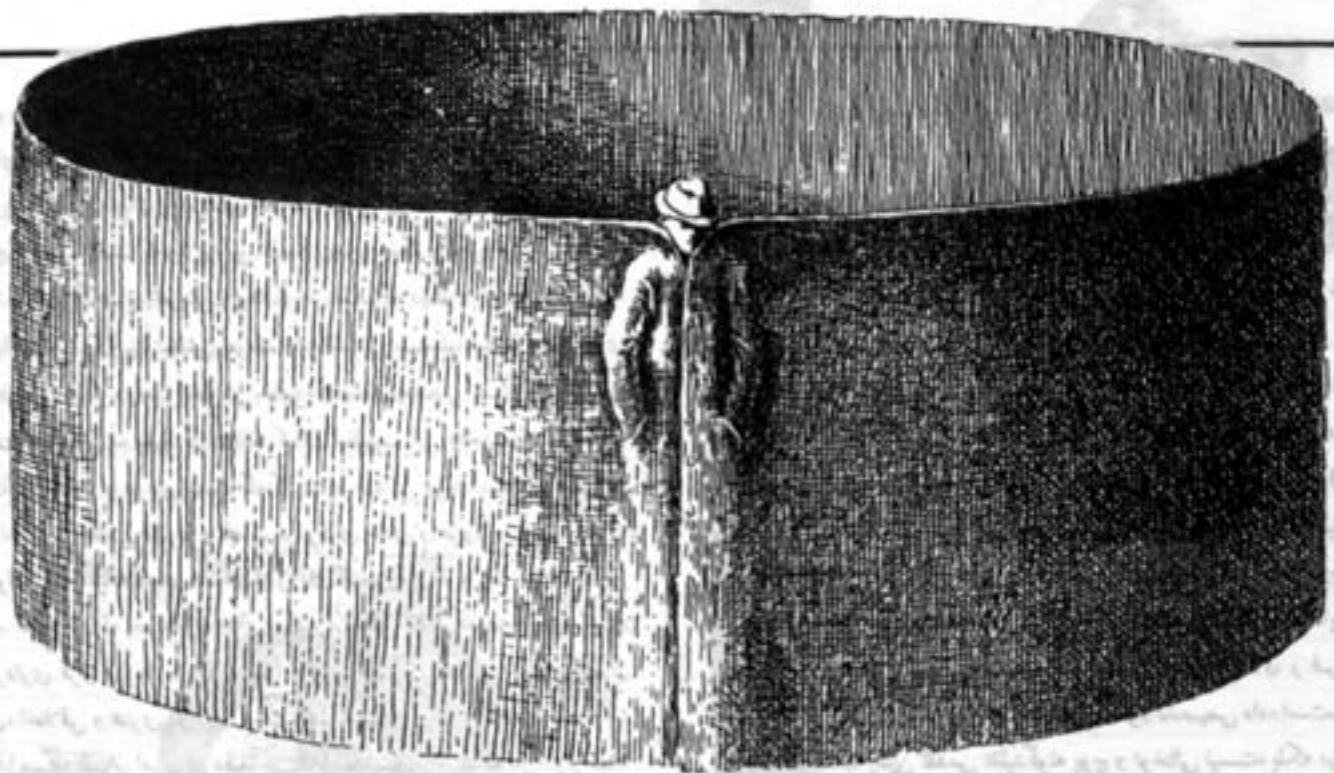
بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که باید همه تحولات جهان امروز را نادیده بگیریم یا به آن پشت کنیم؛ زیرا اگر نتوان جهان معنوی امروز را تعین و تشخیص بخشید، دیگر قهرمان چه می‌خواهد بکند؟ و اگر قهرمان نتواند انسان امروزی را، در موقع کنونی‌اش، به کمال انسانی خود برساند، دیگر کاری برای انجام ندارد.

در واقع همین وضع کنونی است که قوالب و معانی گذشته را بی‌ثمر، هرز و حتی زیانبار گردانیده است. جامعه کنونی، همه ساکنان سیاره ارض است، نه ملت‌های در حصار نشسته. از همین روی است که الگوهای هجوم جهت‌داری که سابقاً موجب هماهنگی درون گروهی می‌شد، امروزه تنها می‌تواند جامعه جهانی را به انشقاق و تفرقه بدهد. مفهوم ملی‌گرایی با نماد پرچم ملی که جنبه تقدس بدان بخشیده شده، نه آن که ویرانگر ذهنیت دوران نوپایی انسان باشد همان پروردن روح خودخواهی و خودبینی فردی در هیأت و شمایی جمعی یا بزرگ شده آن است. غایت این شیوه عبادت‌های جامعه کنونی،

تقدیس خداوندی نیست که منفعت خویش را طلب نمی‌کند، بلکه تقدیس انگلها و دیکتاتورهاست؛ و قدیسان بی‌شمار این چند آیین - یعنی همان وطن پرستانی که تصاویر آنان که با پرچم ملی ترسیم شده در همه جا به چشم می‌خورد و نقش مقامات رسمی را برعهده دارند - دقیقاً درینان و نگهبانان بد هیتی هستند که نخستین مانع در برابر ورود قهرمان به جامعه به شمار می‌آیند.

دیگر ادیان بزرگ جهان با مفهومی که از آنها اراده می‌شود، قادر نیستند به نیازهای انسانها پاسخ گویند، چرا که این ادیان به آرمانهای گروه‌هایی خاص پیوند خورده و ابزار تبلیغاتی و خودستایی آنان شده‌اند (حتی بودایی‌گری در واکنش به تعالیم غرب، سیر قهقرایی می‌پیماید). پیروزی فراگیر دنیاگرایی، آن چنان نهادهای مذهبی را کنار زده و در ردیف دوم جای داده و بی‌ثمر و غیرفعال گردانیده که مراسم مذهبی تنها به نمایشها و تظاهراتی در صبح یکشنبه محدود شده، حال آنکه اخلاق و فرهنگ معاش‌جویی و مہین پرستی بقیه ایام هفته را به خود تخصیص داده است. جهان هدفمند در طلب چنین تقدس تقلیدگونه پوچ و توخالی نیست، بلکه در طلب تغییر ماهوی در همه مراتب اجتماعی است به نوعی که در جای جای حیات دنیوی ما و در همه شئون رفتارمان، تصویر زنده و حیات‌بخش انسان خداگونه، که در همه ما به صورت بالفعل و کارآمد حضور دارد، در ضمیر خودآگاه شناسایی شود.

و این کاری نیست که از عهده ضمیر خودآگاه به تنهایی برآید. ضمیر خودآگاه قادر به خلق یا حتی پیش‌نگری نمادی کارآمد که بتواند رؤیای شبانه‌مان را کنترل یا پیشگویی کند، نیست؛ چه رسد که انسانی خداگونه را خلق کند. همه چیز باید در سطح دیگری تحقق یابد؛ در سطح جریانی دراز مدت و در عین حال بسیار قاطع، و نه تنها در عمق روان هر انسان بلکه در رزمگاهی غول‌آسا به وسعت همه کره ارض، گستره‌ای که همین تازگی متحول شده است. ما شاهد نبرد سهمگین غول‌های دو چهره هستیم. و از این رزمگاه است که روح می‌بایست بگذرد و با هیچ یک از دو طرف متحد نشود. با این سخن می‌رسیم به نکته پایانی در باب آنچه جهت‌گیری خاص تعهد قهرمان امروزی باید باشد و کشف علت یا عوامل انشقاق یا تفرقه در همه قوالب و مظاهر تفکر دینی به ارث رسیده‌مان. مرکز ثقل یعنی قلمرو رمز و رازها و قلمرو خطرها به شدت تغییر یافته است. برای انسان شکارگر اولیه اجداد هزاران سال دوردست ما، دندان نیش ببر، ماموت و دیگر حیوانات کمیاب، پدیده‌های غریب و پر رمز و راز - منبع خطر و معیشت - بودند. برای چنین انسانی مسئله اساسی برقراری ارتباط روانی با این حیات وحش و موجودات وحشی بود. در آغاز اتحادی ناآگاهانه وقوع یافت و این اتحاد بعدها در توتم‌های اسطوره‌ای اجداد ما که به صورت موجودات نیمه انسان - نیمه حیوان بود، تجلی آگاهانه‌ای پیدا کرد و حیوانات به صورت مرئی و الگوی رفتارهای انسانی درآمدند و به تقلید از رفتار جزه جزه حیوانات - آن گونه که امروزه در کودکان یا مجانین مشاهده می‌شود - ویرانی کاملی در نفسانیت انسان پدید آمد، و جامعه انسانی با تخریب عواطف فردی به



- نزول و چرخش علوم غربی از آسمان به سوی زمین و سرانجام توجه خاص آن علوم به خود انسان شاخص چرخشی عظیم به سوی انسان و شگفتی های اوست.

نوعی با نیروهای نفس پرستی مقابله کرد. و از طریق اوست که باید نفس را به صلیب کشید و حیات دوباره اش داد و جامعه ای نو آفرید. انسان باید نه از طریق «امن» بلکه از طریق «تو» فهم و شناخته شود. زیرا آرمانها، کمال مطلوبها و نهادهای دنیوی هیچ قبیله، نژاد، قاره، طبقه اجتماعی یا قرن نمی تواند معیار آن وجود الهی باشد که در نهاد ما به ودیعه گذارده شده است.

قهرمان امروز آن انسان امروزی است که جسارت آن را دارد که به ندای درون خویش توجه کند و در طلب آن مأمنی باشد که با وجود آن، همه هستی ما به توازن و تعادل می رسد. در واقع قهرمان امروز آن انسانی است که نمی تواند و در واقع نباید در انتظار بماند تا جامعه غبار غرور، ترس، آز منطقی شده و کز فهمی های مقدس شده را کنار بزند. به گفته نیچه: «زندگی کنید چنان که گویی زندگی همین است.» این جامعه نیست که باید قهرمان خلاق و پویا را راهنمایی و حفظ کند؛ بلکه دقیقاً به عکس است. بنابراین هر یک از ما سهم خویش را برعهده دارد و صلیب نجات خویش را خود بر دوش می کشد؛ آن هم نه در لحظات شفاف پیروزی های بزرگ قبیله، بلکه در سکوت نومییدی فردی خویش.....

- قهرمان امروز آن انسان امروزی است که جسارت آن را دارد که به ندای درون خویش توجه کند و در طلب آن مأمنی باشد که با وجود آن، همه هستی ما به توازن و تعادل می رسد.

سازمانی منسجم و به هم پیوسته مبدل شد. و به همین ترتیب قبایلی که از طریق گیاهان تغذیه می کردند، وحدتی ناآگاهانه و سپس آگاهانه با گیاهان برقرار کردند. مراسم مذهبی برای کاشت و برداشت بازاریش و تولد و رسیدن به بلوغ درهم آمیخت و یکی شد و انسان خود را با این دو جهان حیوانی و گیاهی یکی ساخت، هر چند که بعدها آنها را تحت کنترل خود درآورد. انسان کشاورز توجه اش به آسمان معطوف شد و سلاطین مقدس ماه و خورشید و ستارگان در ذهنش نمایان شدند و جشن ها و مراسم ویژه مذهبی برای هر یک از تغییرات جوی و فصلی برگزار کرد.

امروزه همه آن رمز و رازها توش و توان خود را از دست داده اند و نمادهای آنها، دیگر روح و روان ما را به خود معطوف نمی دارد. گذشته قوانین لایتغیر جهانی که همه موجودات را شامل می شود و انسان نیز باید در برابر آن سر تعظیم فرود آورد، راه خود را از میان مراحل پسر رمز و راز پیشگویی از طریق ستارگان گشوده و امروزه به صورت اصولی معین و اموری مکانیکی پذیرفته شده است.

نزول و چرخش علوم غربی از آسمان به سوی زمین (از ستاره شناسی قرن هفدهم به زیست شناسی قرن نوزدهم) و سرانجام توجه خاص آن علوم به خود انسان (در قرن بیستم به انسان شناسی و روان شناسی) شاخص چرخشی عظیم به سوی انسان و شگفتی های اوست. دیگر نه دنیای حیوانات، نه جهان گیاهان و نه جادوی آسمانها هیچ یک توجه انسان را به خود نمی خوانند، بلکه آنچه بیش از هر چیز او را فرا می خواند رمز و رازهای خود اوست. انسان آن وجود ناشناخته و بیگانه ای است که باید با کمک خود او به

1- The Hero Today

2- The Hero with a Thousand Faces

3- Joseph Campbell